

ایستادم به پیش آن درگاه  
چه دری ، لا إله إلا الله !  
دخمه‌ئی تنگت و سوبسوی و نمور  
واندر آن دخمه چند زنده بگور  
هر یکی در کریچه‌ئی دلتنگت  
بسته بر رویشان دری چون سنگت

۵ - داشت دهلیزی و بر آن دهلیز  
بود بسته دری ز آهن نیز  
بدرون رفتم از همان در ، من  
که بدم رفته باد دیگر ، من  
پس نگه کردم اندر آن دالان  
دیدم آنجا گروهی از یاران  
هر يك استاده گوشه‌ای خسته  
چند تن در برویشان بسته  
شده هر يك بدیگری مانوس  
پنج شش سال هر یکی محبوس

۱۰ - چون شود مرد لشکری قاضی  
شود انسان ز قاضیان راضی  
کلبه عهد پیش را دیدم  
خوردم آنجا نهار و خوابیدم  
عرض و طولش چو تنگنای عدم  
سه قدم طول بود در دو قدم